

شیعه و دفاع از حریم آن در خطبه‌های حضرت زهرا علیها السلام

مریم حکمت‌نیا*

چکیده

«شیعه» نامی آشنا در فرهنگ توحید بوده و قرآن بزرگ‌ترین شاهد این گفتار است. در قرآن، حضرت ابراهیم علیه السلام «شیعه» نامیده شده است؛ زیرا ادامه‌دهنده جریان توحیدی حضرت نوح علیه السلام بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نیز شیعه بودند.

«تشیع» راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، بلکه امتداد خط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و استمرار طریق توحید است. روشن است که در راه خدا و جریان توحیدی، انتخاب خلیفه و وصی پیغمبر همانند انتخاب پیامبر، فقط به دست خدا و به فرمان او انجام می‌گیرد. این همان اعتقادی است که شیعه را از دیگران ممتاز می‌گرداند.

حضرت زهرا علیها السلام در خطبه مبارک خود، به دفاع از این بینش می‌پردازد و در مقابل تمام جریاناتی که تا آن زمان پدید آمده بودند یا در آینده به تبع آنها

*. عضو هیأت علمی دانشگاه قم.

می‌توانستند پدید بیایند، ایستاده، مخالفت صریح خود را اعلام می‌کند؛ زیرا نتیجه آن‌ها را بسیار شوم می‌داند که جز خون‌ریزی و بدبختی ثمره‌ای نخواهد داشت، در حالی که اگر همان جریان برگزیده الهی که در رهبری حضرت علی علیه السلام متجلی بود، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادامه می‌یافت، یقیناً به خوشبختی و سعادت تمام جوامع بشری منتهی می‌شد و اسلام آینده‌ای روشن و درخشان می‌داشت که در سایه آن، مردم در نهایت آسایش و رفاه، از نعمت‌های فراوان مادی و معنوی بهره‌مند می‌شدند و درهای برکت از آسمان و زمین برایشان گشوده می‌گشت؛ ولی افسوس!

کلیدواژه‌ها: حضرت زهرا علیها السلام، شیعه، ولایت، رهبر، خطبه.

تاریخ و چگونگی پیدایش شیعه

«شیعه» در لغت، به معنای پیرو، یار و یاور است و در عرف فقها و متکلمان، به پیروان حضرت علی علیه السلام اطلاق می‌گردد.^(۱)

لفظ «شیعه» را در بیشتر کتاب‌های لغت و تاریخ می‌یابیم؛ چنان‌که در قرآن و احادیث نیز به آن اشاره شده است. خداوند تبارک و تعالی در آیه ۸۳-۸۵ سوره صافات پس از ذکر حوادث حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ﴾؛ از شیعیان او [حضرت نوح علیه السلام] ابراهیم است که با قلب سالم و دور از بیماری به پروردگارش روی آورد، آن‌گاه به پدر و قومش گفت: چه می‌پرستید؟ فاصله زمانی بین حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام بیش از دو هزار سال است، ولی به دلیل آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام راه حضرت نوح علیه السلام را در پرستش خدای یگانه و مبارزه با بت‌پرستی و غیر خداپرستی در پیش گرفت، «شیعه» نامیده شد.

۱. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون مغربی، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۹۵۶، فصل ۲۷، ص ۳۵۲.

در آیه ۱۵ سوره قصص، پروردگار متعال پس از ذکر قصه حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ هَذَا وَمِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...﴾؛ در حال غفلت مردم وارد شهر شد و دو نفر را دید که با یکدیگر در نزاعند: یکی از شیعیان او و دیگری از دشمنان او. پس آن که از شیعیان او بود برای مبارزه با دشمن از او کمک طلبید ...

حضرت موسی علیه السلام به یاری شیعه‌اش شتافت، با یک مشت به زندگی‌اش خاتمه داد و او را از جنگ و منازعه برای بار دیگر نهدی فرمود. در این آیه، «شیعه» به معنای یار و دوست و هواخواه است که در مقابل دشمن قرار دارد.

با توجه به آیات مزبور، روشن می‌شود که لفظ «شیعه» پیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در زمان حضرت موسی علیه السلام و پیش از ایشان در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام نیز وجود داشته است و تاریخی دیرینه دارد؛ چنان که بر معنای عام نیز دلالت می‌کند که همانا «پیرو» و «دوست» و «هواخواه» است.

اما چگونه و چسان و از چه زمانی این لفظ مبارک در خصوص یاران و پیروان حضرت علی علیه السلام استعمال شده، موضع اختلاف مورخان و نویسندگان مذاهب است:

- بعضی از نویسندگان پیدایش شیعه را از زمان وفات پیامبر خدا و پدید آمدن مسئله انتخاب خلیفه در «سقیفه بنی ساعده» دانسته‌اند.
- جمعی دیگر - به اصطلاح خودشان - تکون حزب شیعه را پس از شهادت امام حسین علیه السلام تاریخ زده‌اند.

- بعضی نیز معتقدند: شیعه زمانی به وجود آمد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واپسین لحظات زندگی خویش را در این عالم سپری می‌کرد. او از مردم خواست دوات و ورقی حاضر سازند تا کلماتی را بر آن‌ها املا کند. بعضی از اصحاب پیامبر با آوردن کاغذ و قلم مخالفت ورزیدند و با عمر بن خطاب، که می‌گفت: پیامبر از شدت تب هذیان می‌گوید و دستورش لازم‌الاجرا نیست، همصدا شدند. از همین جا بود که اختلاف و دوگانگی بین مسلمانان پدید آمد و بعدها به پیدایش شیعه و غیر شیعه انجامید.

- گروهی دیگر بر آنند که اصلاً تاریخ شیعه به پیش از تمام این اقوال برمی‌گردد؛ زیرا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود سنگ زیربنای تشیع را نهاد. با این حساب، در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حتی پیش از بیماری ایشان، شیعه به دست مبارک خود پیامبر خدا شکل گرفت و به وجود آمد. بی‌تردید، تمام اخبار و اقوال و نظریه‌های مزبور تنها تاریخ به وجود آمدن اختلافات و شکل‌گرفتن گروه‌های اسلامی را بازگو می‌کنند و به وضع لغوی «شیعه» و چگونگی وضع این لفظ در خصوص پیروان علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام اشاره‌ای ندارند. تنها نظریه‌ی اخیر تا حدی به موضوع مورد بحث اشاره دارد؛ زیرا پیامبر خدا را بنیانگذار تشیع می‌داند. شاید همین امر سبب شد که از روزهای نخستین، به کسانی که در کنار حضرت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام ایستادند و او را یاری کردند «شیعه» گفته شود. این نظریه منطقی‌تر نیز به نظر می‌رسد؛ زیرا بیان می‌کند که چگونه لفظی «عام» در معنایی «خاص» استعمال شده است، وگرنه چطور ممکن بود لفظی که همیشه بر معنایی عام دلالت داشته است، از مدلول لغوی عام خود خارج و در مدلول عرفی خاص استعمال شود، آن هم بدون هیچ دلیلی؟ مثلاً، در کتب مذهبی و تاریخی و ادبی، کلماتی مانند «شیعه ابوسفیان» و «شیعه بنی‌امیه» یا «شیعه بنی‌عبّاس» می‌یابیم که هر یک با اضافه‌شدن به مضاف الیهی استعمال شده است؛ ولی در هر جای تاریخ، کلمه «شیعه» را بدون مضاف‌الیه و بدون قرینه یافتیم، بی‌شک، شیعه حضرت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام مقصود است. در بین مورّخان، تنها کسانی می‌توانند پرسش ما را پاسخ گویند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را واضع اصلی «شیعه» می‌دانند.

شاید بتوان گفت: کلمه «شیعه» مانند الفاظ اسلامی دیگری همچون «صلاة، صوم، زکات و حج» است که پیش از عصر پیغمبر و پیش از زمان تشریح، مدلولی عام داشت و پس از اینکه پیامبر آن را در معنایی خاص وضع نمود یا در موردی خاص استعمال کرد، معنای جدیدی به خود گرفت. برای مثال، «صلاة» در معنای مطلق، «دعا» بود، ولی اکنون در عرف اسلامی به دعایی گفته می‌شود که با کیفیت خاص و کمیت معین انجام می‌شود. «صیام» به هر امساک گفته می‌شود، ولی در عرف اسلام، عبارت است از: امساک از

مجموعه‌ای مفطرات که از اول فجر تا غروب آفتاب ادامه می‌یابند. بی‌تردید، وضع‌کننده این لغت در معنای عرفی خاص، خواه به صورت تعیینی یا تعینی پیامبر خداست که برای نخستین بار در دین مبین اسلام، آن‌ها را با شکل و هیأت ویژه معرفی نمود. همین‌طور است کلمه «شیعه» که سابقاً معنایی عام داشت، ولی اکنون با استعمال یا وضع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معنای خاص پیدا کرده است.

دلایل اثبات این مدعا احادیث شریفی هستند که از طریق شیعه و سنی روایت شده‌اند و دقیقاً نشان می‌دهند که پیامبر عظیم‌الشأن از این کلمه برای پیروان حضرت علی علیه السلام گاه با قرینه و زمانی بدون قرینه استفاده کرده است. ابن حجر از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: «یا علی، إِنَّكَ سَتَقْدُمُ عَلَى اللَّهِ وَ شِيعَتُكَ رَاضِيْنَ مَرْضِيْنَ وَ يَقْدُمُ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ غَضَاباً مُّقَمَّحِينَ»؛^(۱) ای علی تو و شیعیانت در روز قیامت در محضر پروردگار عالم، با کمال رضایت و خشنودی وارد می‌شوید و دشمنانت خمشگین و در زنجیرند.

از جابر بن عبدالله انصاری نیز چنین روایت شده است: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ علیه السلام فَقَالَ صلی الله علیه و آله: «قَدْ أَتَاكُمْ أُخِي» ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^(۲) نزد رسول خدا بودیم که حضرت علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که برادرم آمد. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند یاد می‌کنم که این شخص و شیعیانش همان رستگاران روز قیامتند.

در کتاب شافعی، فیض کاشانی از عمار آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الشَّيْعَةَ الْخَالِصَةَ الْخَالِصَةَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛^(۳) شیعه خاص و خالص از ما اهل بیت است.

اگر در احادیثی که از جانب دو گروه شیعه و سنی نقل شده‌اند دقت کنیم، درمی‌یابیم

۱. ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۶.

۲. محمد وعی الامین الانطاکی، لماذا اخترت مذهب اهل البيت، ط. الثالثة، قم، مكتبة الثقلين، ۱۹۶۲، ص ۱۵۴ به نقل از: حموینی شافعی، فرائد السمطين.

۳. همان، ص ۱۳۸.

که پیامبر خدا لفظ «شیعه» را گاه با قرینه و اضافه کردن آن به حضرت علی علیه السلام و گاه بدون قرینه آورده است؛ گویا آن حضرت واقعاً و عمداً می‌خواست این لفظ را در معنایی خاص وضع کند.

پس از این کلام مختصر درباره شیعه و پیدایش آن، چند پرسش دیگر رخ می‌نمایند: شیعه چه کسانی هستند؟ چه امتیازاتی دارند؟ پی‌روی حضرت علی علیه السلام چرا؟ اگر همانند اهل سنت بیندیشیم و مسائل را با عینک آن‌ها ببینیم و بخواهیم تشیع را از دید آن‌ها بررسی کنیم، با مطالعه کتب اهل سنت، نه تنها تصویر درست و کاملی از «شیعه» در ذهنمان نقش نمی‌بندد، بلکه به نقیض آن نیز برمی‌خوریم. به جرأت، می‌توان گفت: نمی‌توان از میان کتاب‌های اهل سنت، تصویر روشن و واضحی از شیعه را به دست آورد؛ مثلاً، وقتی می‌خواهند از شیعه سخن به میان آورند و شیعه را معرفی کنند، اقوال مختلفی می‌گویند؛ مثل:

۱. شیعه فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی است که علی علیه السلام را بر بقیه افراد ترجیح می‌دهد.

۲. شیعه کافر و فاجر و یاغی و طغیانگر است.^(۱)

در این دو نظریه چه می‌یابیم؟ به طور طبیعی، این سؤال در ذهن نقش می‌بندد که مگر چه اشکال دارد شخصی معتقد باشد حضرت علی علیه السلام از دیگر اصحاب پیامبر برتر است؟ مگر نه این است که حضرت علی علیه السلام از دید اهل سنت، تنها صحابی پیامبر است که هرگز به خدا شرک نوزید؟ حال چه اشکال دارد که گروهی حضرت علی علیه السلام را برتر از دیگران بدانند؟ کجای این اعتقاد مستلزم کفر و بغی است؟ از این گذشته، اگر این امر جرم باشد و مستلزم کفر و شرک و طغیان، پس اهل سنت چه حکمی خواهند داشت؟ مگر نه این است که جرم ما و آن‌ها یکی است؟ آن‌ها هم/بویکر را بر دیگر اصحاب پیامبر ترجیح می‌دهند و برتر از بقیه می‌دانند./بویکر یک «صحابی» است و علی علیه السلام هم یک

۱. محمد امین، العقود الدرّیه فی تنقیح الحامدیة، ط. الثانية، بیروت، دار المعرفه، ص ۱۰۲.

«صحابی»!

در جایی دیگر می‌گویند:

۳. شیعه با انگیزه هواپرستی به جانب‌داری از علی علیه السلام برخاست.

۴. شیعه با رافضی فرق می‌کند.

۵. شیعه کسی است که علی علیه السلام را بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برتری می‌دهد و اگر او را از ابوبکر و عمر هم برتر بداند «غالی» است که در عقیده‌اش غلو می‌کند و به چنین شخصی «رافضی» اطلاق می‌گردد و آن شیعه یا رافضی، که از شیخین تبرّی کند، گم‌راه و مفت‌تری است.^(۱) جالب اینجاست که بعضی از علمای اهل سنت می‌گویند: رافضی‌های زمان پیامبر عبارت بودند از: زید بن ارقم، مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری.^(۲) نویسنده همین سخنان در جای دیگر کتابش می‌نویسد: «اما رافضی و شیعه و امثال این دو گروه، برادران شیطانند. سفهاء العقولند، مخالف اصول و فروعند. آنان شیعیان ابلیس لعین‌اند - که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر آن‌ها باد!»^(۳)

سبحان الله! شیعه فقط با برتر دانستن حضرت علی علیه السلام یا تکفیر یک «صحابی» و یا تبرّی جستن از یک صحابی، از دید برخی نویسندگان اهل سنت، غالی و مفت‌تری و ضالّ به حساب می‌آید، ولی اهل سنت، که به ابوذر و سلمان و مقداد و عمار نسبت رافضی می‌دهند و رافضی‌ها را اخوان الشیاطین و سفهاء العقول و شیعیان ابلیس لعین معرفی می‌کنند، گم‌راه نیستند! مگر ابوذر و سلمان و مقداد، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله خدا نبودند؟ پس چگونه تکفیر آن‌ها موجب کفر و گم‌راهی این نویسندگان نمی‌شود؟

وقتی از فحش‌ها و بدزبانی‌ها بگذریم، احادیث دیگری در لابه‌لای کتب اهل سنت می‌یابیم که دلالت بر پیروزی و کام‌یابی شیعیان حضرت علی علیه السلام و دوست‌داران حضرت

۱. ابن حجر الهیثمی، الصواعق المحرقة، ط. الثانية، مصر، شركة الطبائع الفنية المتحدة، ۱۹۶۵، مقدّمه، ص «ز».

۲. همان.

۳. همان ص ۱۵۵.

فاطمه علیها السلام می‌کنند. عجباً! نویسنده‌ای که آن همه فحاشی‌ها را به شیعه روا داشته است، با احادیثی که همه به نفع شیعه حکم می‌کنند چه خواهد کرد؟ در این مواقع، می‌بینیم نویسنده کاسه داغ‌تر از آتش شده و رافضی‌تر از ابوذر گشته و با کمال جرئت، در تفسیر این احادیث چنین می‌گوید: «و شیعه هم اهل السنّة»؛ شیعیان او در واقع همان اهل سنّت‌اند.^(۱) و پس از قدری شرح و توضیح، گویا فراموش کرده باشد که شیعیان حضرت علی علیه السلام همان سنّیان هستند، باز بر شیعه می‌تازد و چنین می‌نگارد: «ولاتتوهم الرافضة والشيعة - قَبَحَهُمُ اللَّهُ - من هذه الاحاديث أَنَّهُمْ يُحِبُّونَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛^(۲) شیعیان و رافضی‌ها - که خدا آن‌ها را زشت گرداند - با مشاهده این احادیث، گمان نکنند که محبان اهل بیت هستند.

آری، تناقضات را چنان متراکم می‌یابیم که دیگر جای بحثی باقی نمی‌ماند. مطلب روشن‌تر از آن است که به تحقیق یا بحث و مناقشه نیاز باشد. راستی مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بلد نبود بگوید: فائزان و رستگاران روز قیامت سنّیان هستند، و چه اجباری بود که بفرماید شیعیان هستند، تا به/بن حجری نیاز باشد که آن را چنین تفسیر کند؟! بلکه شیعه از نظر اعتقادی، حضرت علی علیه السلام را دارای جایگاهی بسیار رفیع نزد خدا می‌داند که وظیفه‌اش درباره آن مقام والا جز اطاعت و تسلیم و پی‌روی او چیزی نیست.

آیات و احادیث منقول در شأن حضرت علی علیه السلام

حال به بخشی از آیات و احادیثی مراجعه می‌کنیم که مقام ویژه حضرت علی علیه السلام را بازگو و وظیفه امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در رابطه با او بیان می‌نماید:

۱. خداوند متعال در قرآن مجید، حضرت علی علیه السلام را نفس حضرت محمد صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۱۵۳.

وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبْتَهُلُ فَتَجْعَلُ لُغْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾ (آل عمران: ۶۱): بگو، بیایید بخوانیم فرزندانمان و فرزندانتان را و زن‌هایمان و زن‌هایتان را و خودمان و خودتان را، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در تفسیر این آیه، امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «فَأَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْإِنْفِسِ مَعَهُ أَبِي وَمِنَ الْبَنِينَ أَنَا وَأَخِي وَمِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ أُمِّي مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، فَذَحْنُ أَهْلِهِ وَكَحْمُهُ وَدُمُهُ وَنَفْسُهُ وَنَحْنُ مِنْهُ وَهُوَ مِنَّا»؛^(۱) پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با خودش از میان «انفس»، پدرم علی علیه السلام را و از میان فرزندان، من و برادرم را و از میان زنان، فاطمه مادرم را برای مباحله با قومش بیرون آورد. پس ما خاندان او و گوشت و خون او و خود او هستیم؛ ما از اویم و او از ماست.

۲. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ابلاغ برائت از مشرکان، ابوبکر را به سوی آنان فرستاد، ولی طولی نکشید که دستور بازگشت او را صادر کرد و ابلاغ را به دست حضرت علی علیه السلام سپرد. ابوبکر ناراحت شد و دلیل این کار را پرسید. پیامبر پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَلَّا يَبْلُغَهُ إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِثِّي؛ وَ فِي حَدِيثٍ: هُوَ مِثِّي وَ أَنَا مِنْهُ»؛^(۲) خداوند به من فرمود تا آیه برائت را ابلاغ نکند، مگر خودم یا مردی که از من است؛ و در حدیثی دیگر، چنین وارد شده است: مردی که او از من است و من از اویم.

اگر شیعه از حضرت علی علیه السلام پی‌روی می‌کند به این دلیل است که او از حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او؛ او «نفس» پیامبر و «خود» رسول الله است. آن دو، حقیقت واحدند؛ همان امتیازی را که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر مردم دارد، حضرت علی علیه السلام نیز دارد. همان‌گونه که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هیچ‌یک از مردم عصر خویش و دیگر عصرها قابل مقایسه نیست، حضرت علی علیه السلام نیز چنین است. تنها وظیفه و مسئولیت آن‌ها با هم تفاوت دارد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی می‌آورد و علی علیه السلام آن را حفظ می‌کند: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ

۱. سیدهاشم حسینی بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. محمد وعی الامین الانطاکی، پیشین، ص ۲۴۰.

وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ ﴿ (حجر: ۹)

۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «یا علی، إِنَّمَا أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛^(۱) ای علی، نسبت تو با من نسبت هارون با موسی است، جز اینکه پس از من دیگر پیامبری نیست. درست بدانسان که حضرت موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَام در پی یک مسئولیت به راه افتادند، با یکدیگر تبلیغ رسالت را آغاز کردند و هارون عَلَيْهِ السَّلَام پس از موسی عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر شد، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز همراه پیامبر رسالت را آغاز کرد - البته پس از حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوت پایان یافت و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نبوتی نداشت.

با این بینش، شیعه هرگز حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را بر هیچ یک از اصحاب پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترجیح نمی دهد و این کار را در شأن او نمی بیند، بلکه او را شخصیتی کاملاً ممتاز از دیگران به شمار می آورد و از همان «نفسی» می داند که محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر تمام کائنات برتری بخشید؛ همان نفسی که حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را حتی از پیامبران نیز ممتاز گردانید. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام شخصیتی مستقل از پیامبر خدا نیست صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دستورهایش نیز جز قوانین نبوی نمی باشد.

به همین دلیل است که مرحوم والد می فرمود: «ما شیعه را نفس اسلام می دانیم، نه فرقه ای از فرقه های اسلامی.» اسلام چیزی نیست که قابل تجزیه و تفرقه باشد. آن فرد و گروهی که متفرق می شود، در واقع از اسلام اصیل و ناب جدا می گردد و تنها به اعتبار اینکه حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پیامبر می داند یا به بعضی از احکام و دستورات نبوی پایبند است، مسلمان خوانده می شود، وگرنه اسلام یکی بیش نیست. وقتی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام «نفس» حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، پیروی از او نیز پیروی از رسول خداست.

این واقعیت بر زبان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز جاری گشته است؛ در عصر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، شیعیان در نامه ای از ایشان درباره نام «شیعه» پرسیدند، حضرت در پاسخ چنین نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - يَقُولُ:

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۲، روایت ۵، باب ۲۷.

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ و هو اسمُ شَرَفُهُ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ وَأَنْتُمْ شِيعَةُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَمَا أَنَّ مُحَمَّدًا مِنْ شِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. اسمٌ غيرٌ مختصرٌ و امرٌ غيرٌ مبتدع^(۱)؛ به نام الله بخشنده نعمت‌های ظاهری و باطنی. خدای تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید: از شیعیان او حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است، آن‌گاه که قلبی سلیم نزد پروردگارش آورد. و آن نامی است که خداوند در کتابش از آن تجلیل کرده و آن را محترم شمرده است. و شما شیعه پیامبر خدا هستید؛ همان‌گونه که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز شیعه ابراهیم است. نامی است غیرمختصر و امری است [دیرینه] که ما آن را بدعت نهاده‌ایم.

تشیع از دیدگاه مولی المتقین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، امتداد خط محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و استمرار طریق سلیم توحیدی است؛ چنان‌که اسلام هم امتداد خط ابراهیمی است. در واقع، لفظ «شیعه» بیان‌کننده یک «خط» و «جریان» است که از آن در قرآن به «صراط مستقیم» تعبیر شده است.

شیعه مسلمانی است که به این جریان اعتقاد راسخ دارد و ارتباط با این جریان و بودن در این راه را مهم‌ترین وظیفه الهی خویش می‌داند؛ راهی که اولیای الهی و رسولان خدایی یکی پس از دیگری آن را پاس داشتند و پیروان آنان با تمسک به آن‌ها و پی‌روی از دستورهایشان، در آن راه قرار گرفتند و با آن پیوند خوردند و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به امر خدا، ادامه‌دهنده این جریان پس از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

نقش حضرت زهرا علیها السلام در تبیین راه تشیع و دفاع از آن

حرکت انقلابی حضرت زهرا علیها السلام و دفاع مقدس او از صراط مستقیم الهی و ولایت رهبران بر حق اسلامی از همان روزهای اولیه وفات پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شروع شد. آن‌گاه که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دار فانی را وداع نمود و مسلمانان تازی به نام «خلافت» گرد خویش تیندند و از

۱. مولی محسن فیض کاشانی، *النوادر فی جمع الاحادیث*، تهران، ج شمس، ص ۱۲۷.

پذیرش رهبری حضرت علی‌علیه‌السلام سرباز زدند، رهاورد شورای سقیفه اختلاف شدید مهاجران و انصار بود که به پیروزی مهاجران و خلافت ابوبکر انجامید.

تمام این حوادث زمانی تحقق یافتند که حضرت علی‌علیه‌السلام همراه چند تن از یاران به غسل و کفن پیامبر مشغول بود. در این موقعیت، تنها مشکل خلیفه جدید، حضرت علی‌علیه‌السلام و یاران او بود؛ زیرا می‌دانست که حضرت علی‌علیه‌السلام هرگز به چنین عملی تن نخواهد داد و این مهم جز با تهدید و تخویف به دست نخواهد آمد.

ظاهراً هنوز این تهدیدها عملی نشده بودند که صدای گریه حضرت فاطمه‌علیها در مدینه پیچید. این صدا دقیقاً با قلب مؤمنان رابطه برقرار کرد. گویا حضرت فاطمه‌علیها می‌خواست با زبان قلب‌ها مردم را متوجه حق مسلوب سازد.

پرداختن فاطمه زهرا‌علیها به گریه در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد؛ آن نیز خطبه‌ای غرّاً و جهادی است بزرگ؛ خطبه‌ای که بر نفوس مردم اثری عمیق نهاد و ذهن‌ها را از پرسش‌های گوناگون آکنده ساخت؛ پرسش‌هایی که سرانجام به یک پاسخ روشن می‌رسیدند: ناخشنودی فاطمه‌علیها که خشنودی‌اش خشنودی خداوند است و غضبش غضب خدا.

مسلمانان در جهت پایان بخشیدن به گریه حضرت فاطمه‌علیها بسیار کوشیدند، ولی تلاششان ناکام ماند و اشک‌های اعتراض دخت رسول خدا‌علیها همچنان بر دامن پاکش فرو می‌ریختند. این وضعیت تا غضب «فدک» و بیرون راندن کارگزاران فاطمه‌علیها از آن منطقه ادامه یافت.

در این موقعیت، حضرت فاطمه‌علیها احساس کرد تمام درهایی که پیامبر ﷺ به فرمان خدا بر روی همگان بسته و تنها بر علی و فاطمه‌علیها گشوده بود، بر آن دو بسته و بر دیگران گشوده شده‌اند؛ حقوق معنوی او و رهبری بر حق الهی، که خداوند تنها به همسر و فرزندان عطا فرموده بود، در جامعه اسلامی جدید ضایع و تباه گشته‌اند و حقوق مادی که می‌توانستند تا حدی او و خاندانش را در دعوت و تبلیغ مردم یاری دهند و بار

دیگر امت را به جریان صحیح اسلامی بکشند، از دست رفته‌اند. دیگر زمان گریه سرآمده بود؛ زیرا اسلام را خطری دیگر تهدید می‌کرد. آن‌ها پس از غصب خلافت، احکام اسلامی را نیز زیر پا نهادند و اندیشه تحریف آیات قرآن در سر می‌پروراندند. اسلام به بیانی صریح‌تر و فصیح‌تر نیاز داشت تا مسلمانان حقایق را با بیانی گویاتر و رساتر از گریه بشنوند و دریابند. از این‌رو، خمار بر سر نهاد، جلباب پوشید و در میان گروهی از بستگان و زنان قومش به راه افتاد. راه رفتن او درست بسان راه رفتن پدرش بود و گام‌هایش قدم‌های پیامبر را در اذهان زنده می‌کردند.^(۱)

دخت گران‌قدر رسول خدا در میان گروهی از مهاجران و انصار بر/بویکر وارد شد. پرده‌ای بین او و مردان آویختند و مجلس مهیا‌گشت و حضرت جلوس نمود. ابتدا آهی از دل سوخته برکشید و به دنبال آن، صدای گریه مردم فضای مسجد را پر کرد. او پس از اینکه گریست و گریاند و قلب‌ها را به تپش درآورده و برای پذیرش حق نرم ساخت، خطبه تاریخی و غزای خود را آغاز کرد.

حضرت زهرا علیها السلام در سخنرانی خویش، بنابر عادت خطبای اسلامی، پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام به طرح موضوعات اساسی پرداخت، سخن خویش را ابتدا از اهمیت امامت و ولایت آغاز کرد و مقدمه‌ای بسیار جالب، که حاوی وعظ و حکمت است، بر آن افزود.

فاطمه زهرا علیها السلام مانند یک رهبر مقتدر اجتماعی و سیاسی، وظایف و مسئولیت‌ها را بر حسب توانایی افراد و به تناسب استعدادها و موهبت‌های الهی، که در درجات متفاوت به اشخاص عطا شده‌اند، تقسیم می‌کند. بدین‌سان، فرق آشکار انسانی را که در صف «امت» قرار گرفته، با انسانی که خداوند او را برای «امامت» انتخاب کرده است، یادآور می‌شود و بیان می‌دارد که هر یک از آن‌ها، مسئولیتی مربوط به خود دارند. این نظام الهی است که کوچک‌ترین تغییر در آن - جابه‌جا کردن جایگاه امت با امامت یا تغییر

۱. ابن طیفور، بلاغات النساء، نجف اشرف، ط. حیدریه، ص ۱۲ و ۱۵.

و تبدیل مسئولیت‌ها - خروج از دین است و نظام را مختل خواهد کرد: «أنتم عبادة الله! نصب أمره و نهیه و حمله دینه و وحیه و أمناء الله علی أنفسکم و بلغاؤه الی الأمم، زعیم حق له فیکم و عهد قدّمه الیکم و بقیة استخلفها علیکم»؛^(۱) شما ای بندگان خدا! پرچم‌های امر و نهی او، حاملان دین و وحی او و امین خدا بر خودتان و تبلیغ‌کننده او به امت‌ها هستید. زعیم و رهبر حق الهی در میان شماست و آن عهدی است که خدا بر شما عرضه کرده و بقیه‌ای است که آن را برای شما جانشین قرار داده است.

جامعه زنده و پیشرفته جامعه‌ای است که در آن، همه افراد در جای خود قرار داشته، مسئولیت ویژه خویش را انجام دهند. به عبارت دیگر، جامعه سالم باید از نظمی همچون پیکر سالم برخوردار باشد؛ هر عضوی در جایگاه مخصوص خود باشد و هر سلولی وظیفه خود را انجام دهد. تشریح اسلامی دقیقاً بر پایه قانون تکوین بنا نهاده شده و در واقع، چهره ظاهر و بارز تکوین است؛ همان چیزی که خداوند آن را در قرآن «فطرة» می‌نامد و می‌فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم: ۳۰)؛ خلقت الهی که خداوند مردم را بر آن خلقت آفریده است. خلقت خدا تغییر و تبدیلی ندارد. آن همان دین استوار است.

پیامبران الهی جملگی برای پیاده کردن این قانون در میان بشر مبعوث گشته‌اند و برای یادآوری همان فطرت، رسالت خود را آغاز کرده‌اند. همان‌گونه که در خلقت الهی تغییر و تبدیلی نیست و هر عضو و دستگاه و سلولی در این بدن «جای» خود و «کار» خود را دارد، در تشریح اسلامی و نظام پروردگار نیز هر انسانی را جایی است و صاحب هر صفت و روحیه و استعدادی را مقامی و مسئولیتی مقرر، که خروج از آن مکان خروج از نظام تشریح شمرده می‌شود و خیانت به همان امانتی محسوب می‌گردد که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها آن را حفظ کردند، ولی انسان ظلوم جهول به آن خیانت ورزید. خروج از این قانون تکوین و نظام خدایی سبب معلولیت جامعه اسلامی گشته، آن را

۱. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ ق، ص ۹۹.

در معرض هلاکت و مرگ قرار می‌دهد. اگر زمانی دستگاه تنفس انسان بخواهد کار دستگاه گوارش را انجام دهد و از ادای وظیفه خود سرباز زند، در این پیکر کوچک چه پیش خواهد آمد؟ حال دقت کنید اگر امتی بخواهد کار امام را انجام دهد، چه اتفاقی می‌افتد؟ این بدان معناست که گروهی از سلول‌های پیکر انسان جای سلول‌های مغزی را بگیرند. بی‌تردید، در این موقعیت، بدن از نظم طبیعی خارج شده، کارهایش مختل می‌گردند.

در نظام الهی، وظایف انسان‌ها در جامعه به دستور خداوند - تبارک و تعالی - تقسیم می‌گردند، و اگر وظایف و مسئولیت‌ها از جانب غیر خدا معین گردند یا اشخاص را غیر خدا برگزینند، چنین نظامی نظام شرک خواهد بود که دقیقاً در مقابل نظام توحید و اسلام قرار دارد. خداوند خود گویای این امر است: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (قصص: ۶۸)؛ پروردگار توست که آنچه بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند. آن‌ها حق انتخاب ندارند. خداوند منزّه است از آنچه آن‌ها شرک می‌ورزند.

در خطبه حضرت زهرا (علیها السلام)، جمله اول ایشان مکان و جای امت را در دین مبین اسلام معین می‌کند: ای بندگان خدا! شما پرچم‌های امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او هستید. از طرف خدا، امین بر خودتان و تبلیغ‌کنندگان او به دیگر امت‌هایید.

پس امت در رابطه با دین الهی و در جامعه اسلامی چهار وظیفه دارد:

۱. قبول امر و نهی خدا و تحقق بخشیدن به آن‌ها در وجود خود؛

۲. مسئول بودن در قبال حفظ دین و وحی خداوند؛

۳. امین بر نفوس یکدیگر بودن؛

۴. تبلیغ دین.

با این بیان - چنان‌که پیداست - انتخاب خلیفه، که مسلمانان در صدر اسلام به آن قیام کردند، کاملاً از حیطة مسئولیت آنان خارج بود و باید به دست خداوند متعال انجام

می‌گرفت.

حضرت زهرا علیها السلام در آغاز سخن، می‌خواهد به صورتی مرموز، مردم را مورد سؤال قرار دهد که: اولاً «انتخاب خلیفه» از جانب امت به پی‌روی کدامین امر الهی صورت پذیرفته است؟ در حالی که خداوند به این عمل دستوری نداده است، امت چگونه می‌تواند به آن عمل دست یازد؟ آیا این عمل با بندگی حق متعال مغایر نیست؟ و وقتی عملی با انگیزه الهی و به امر خدا انجام نپذیرد از دین خدا نیست.

در واقع، باید گفت: مسلمانان برای این عملشان هیچ سند شرعی نداشتند؛ چنان‌که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه دوم خود، در منزل خویش برای بانوان مدینه فرمود: «لیت شعری بأی سناد استندوا، أم بای عمادٍ اعتمدوا، أم بأیة عروة تمسکوا و علی آیة ذریة أقدموا و اجتنکوا؟ لیس المولی و لیس العشیر و لیس لمظالمین بدلاً»^(۱) کاش می‌دانستم به کدامین سند استناد کردند؟ یا با کدامین اساس و پایه‌ای این امر را بنا نهادند؟ یا به کدام آویزه چنگ زدند؟ و بر کدام ذریه‌ای روی آورده، بر آن استوار گردیدند؟ چه بد رهبری است و بد یآوری است و در ازای عمل ستم‌کاران، بد جزایی خواهد بود.

ثانیاً، حضرت فاطمه علیها السلام با تحدید مسئولیت امت در چهار وظیفه مزبور، به همه می‌فهماند که انتخاب خلیفه از حیطة مسئولیت آن‌ها خارج است و باید به دست خدا انجام گیرد؛ زیرا «گزینش» درست مانند «خلق کردن»، از حقوق الهی است و به دست خداوند صورت می‌گیرد: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ (قصص: ۶۸) با این بیان، مسلمانان با انتخاب خلیفه، به حق خداوند تعدی کردند و تعدی به حق خدا شرک و از ظلم‌های غیرمغفور است.

مسلمانان نیز نیک می‌دانستند در این کار دستوری از جانب خدا ندارند. عمر بن خطاب، که خود پایه اساسی آن را بنا نهاد و نخستین بیعت‌کننده/بویکر بود، می‌گوید: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فِلْتَةً - وَقَانَا اللَّهُ شَرَّهَا»؛ حقیقتاً که بیعت ابوبکر کار بی‌اساس و

۱. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ص ۱۰۸.

بی‌شالوده‌ای بود که خداوند ما را از شرّ آن حفظ کند. سپس می‌گوید: آگاه باشید! هر کس برای بار دیگر مثل آن را انجام داد، او را بکشید.^(۱)

عبارات خطبه فاطمه زهرا علیها السلام در این قسمت وی را شخصیتی غضبناک می‌نمایاند؛ گویا بر امت سخت خشم گرفته است؛ چرا که عمل اصحاب را پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نخستین عملی می‌داند که بدون اساس الهی بنا شده و کوچک‌ترین انگیزه الهی ندارد. حضرت فاطمه علیها السلام خوب درک می‌کند که با این گام انحرافی، اسلام چهره اصلی خویش را به مرور از دست خواهد داد و از آن جز نام باقی نخواهد ماند. از این رو، با تمام قوا می‌خواهد اعوجاجی را که در خط اصیل اسلام پدید آمده است، اصلاح کند و زمام امت پدرش را به دست خداوند بسپارد تا مسلمانان به ریسمان محکم اسلام چنگ زنند و دین پدرش مصونیت یابد.

در نظر حضرت فاطمه علیها السلام، امت زمانی می‌تواند ایمانش را حفظ کند که تحت حکومت و رهبری «الله» زندگی کند. او معتقد است: رهبری الله هرگز از میان انسان‌ها رخت بر نمی‌بندد و هنوز هم در جامعه وجود دارد و حتی با فوت پیغمبر نیز خاتمه نمی‌یابد: «أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَخَطَبَ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنَهُ وَاسْتَهَرَ فَتَقَهُ وَانْفَتَقَ رَتْقَهُ وَ اظلمت الارضُ لغيبته فتبلك واللّه النازلّة الكبرى والمصيبة العظمى ... أعلن بها كتابُ الله - جلّ ثناؤه - في أفنيتهكم و في مُمساكم و مُصبرِحكم، يَهْتَفُ في أفنيتهكم هُتافاً و صِراحاً و تلاوةً و إعلاناً و لِقَبْلِهِ ما حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ و رُسُلِهِ، حَكْمٌ فَصْلٌ و قِضَاءٌ حَتْمٌ.»^(۲) «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ و مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً و سيجزي الله الشاكرين»^(۳) آیا می‌گویید: دیگر محمد صلی الله علیه و آله مرد؟ پس حادثه بزرگی است که ضعف و سستی حاصل از رحلت پیامبر بیشتر شده، شکاف پدید آمده از هجران او فراخ‌تر گشته و پیوندهای محکم شده در عصر رسول خدا گسسته‌اند. با غیبت

۱. مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ص ۱۲۰. در تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰ نیز شبیه همین گفتار آمده است.

۲. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ص ۱۰۳.

او، زمین تیره و تار شد، خورشید و ماه گرفتند و ستارگان در مصیبت وی پراکنده شدند و آمال و آرزوها بی‌ثمر ماندند و کوه‌ها فرو ریختند و حدود و حریم الهی ضایع گشتند و ارزش‌ها نیز مردند. به خدا قسم! این اندیشه شما دردی بزرگ‌تر و مصیبتی گران‌تر است که مانند آن هرگز فرود نیامده و بلایی زودگذر نخواهد بود. خبر این بلای طولانی و مصیبت عظیم را کتاب خدای متعال قبلاً درگرداگرد خانه‌های شما، در شبانگاهان و صبحگاهان شما اعلام کرده بود ... گذشته از این‌ها، حوادث و جریان‌هایی که پیش از او بر پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده بودند، خود قانونی قطعی و قضایی حتمی‌اند. محمد ﷺ نیست مگر فرستاده‌ای از فرستادگان خدا که پیش از او نیز پیامبران دیگری آمده و رفته‌اند. پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما به همان گذشته و آیین جاهلیت خویش برمی‌گردید!؟ که هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی‌رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.

اینکه مردم معتقد باشند با از بین رفتن حضرت محمد ﷺ و رحلت وجود مبارکش، رهبری الهی از روی زمین برداشته شده و از این به بعد به عهده مردم گذاشته شده، در واقع، این اعتقاد همانا بازگشت به گذشته پیش از اسلام و رجوع به جاهلیت است؛ غیبت نور از زمین و غلبه تاریکی بر جهان است. ما چه زمانی می‌توانیم به استمرار زعامت الهی اعتقاد داشته باشیم و فوت پیامبر خدا ﷺ، چیزی از دین و ایمان ما نکاهد؟ یقیناً آن‌گاه که الله را رهبر حقیقی و دایم خویش بدانیم و در انتخاب رهبر و امام یا خلیفه به انتخاب او چشم بدوزیم. با این معنا، «امامت» استمرار و تداوم رهبری خدا در جامعه است.

گذشته از این، در جایی دیگر از خطبه، حضرت زهراء (علیها السلام) امامت را عهدی معرفی می‌کند که درباره آن میثاق گرفته شده است: «زَعِيمٌ حَقٌّ لَّهِ فَيَكُمُ وَعَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقِ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقِ وَالنُّورُ السَّاطِعُ»؛^(۱) رهبر حق الهی در میان شماست. او همان عهدی است که خداوند بر شما عرضه کرده و بقیه و استمرار

رسالت محمدی صلی الله علیه و آله است که برای شما به جا گذاشته. او کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و روشنایی درخشان است.

یا می‌فرماید: «مَغْتَبَةٌ بِهْ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مَوْدٌّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ»؛^(۱) شیعیانش به حال او غبطه می‌خورند، پی‌روی او به بهشت رهنمون می‌شود و گوش در گرو سخنان او نهادن، به نجات و کام‌یابی می‌رساند.

در مطالبی که گفته شدند، ملاحظه می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام فقط دربارهٔ ضرورت وجود رهبری و انتخاب آن از جانب خدا سخن به میان آوردند، بدون اینکه نامی از آن امام همام ببرند. عمل امت را استنکار کردند و بیان داشتند که این رهبر از جانب خدا در بین مردم بود و نیازی به انتخاب خلیفه وجود نداشت. حال ببینیم که آیا دخت گرامی رسول خدا و حجّت حق، نامی از آن امام همام نیز در خطبه‌شان می‌برند یا نه؟

رهبر برگزیدهٔ خدا کیست؟

حضرت زهرا علیها السلام پس از بیان مطالب مزبور، برای آماگی اذهان عمومی، مقدمه‌ای مشحون از حکمت و موعظه حسنه می‌آورد؛ ابتدا به فلسفهٔ تشریح احکام و قوانین الهی اشاره می‌کند و حکمت الهی را در وضع احکام و اختیار رهبران بازگو می‌فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ وَالزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِنَفْسٍ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ ... وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ وَامَامَتَنَا أَمَاناً لِإِلْفُرْقَةِ وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ»؛^(۲) خداوند متعال ایمان را برای پاک کردن شما از شرک فرض نمود و نماز را برای دور بودن از تکبر، و زکات را برای پاکی نفس و تکثیر روزی، و اطاعت و پی‌روی از ما را برای برقراری نظام دین، و امامت و رهبری ما را برای ایمنی از پراکندگی و تفرقه، و

۱. همان، ص ۹۹.

۲. همان.

جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام قرار داد.

ایشان به وسیله این جمله‌های کوتاه و دقیق، معانی بی‌شماری را به ما گوشزد می‌نمایند:

۱. رهبری و امامت ما با قراردادهای بشری نبوده، مانند نماز و روزه و حج و زکات از جانب خداوند مقرر شده است.

۲. پی‌روی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بیهوده نیست، خداوند آن را مقرر فرموده تا نظام او در زمین و در میان جامعه بشری همیشه و به طور مستمر و زنده بماند؛ همان‌گونه که امامت آن‌ها را برای ایجاد وحدت در جامعه و اجتناب از اختلاف و تفرقه تقدیر نموده است؛ همان تفرقه‌ای که مسلمانان از لحظه اول فوت پیامبر در آن واقع شدند و دایره آن به تدریج گسترده‌تر شد و سرانجام، به قتل عثمان انجامید.

دختر پیامبر خدا، قوانین عام الهی و فرمول‌های دقیق اجتماعی و دینی را به مردم می‌گوید و با بیان این قوانین روشن می‌کند: همان‌گونه که اسلام بدون جهاد ذلیل است و انسان بدون ایمان مشرک، جامعه و ملت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم بدون اطاعت و پی‌روی از اهل بیت علیهم‌السلام فاقد نظم اجتماعی است و مسلمانان بدون زعامت و رهبری آن‌ها، وحدت خویش را از دست خواهند داد؛ دقیقاً بدان‌سان که بعدها اتفاق افتاد و تاریخ و از آن مهم‌تر، اوضاع کنونی مسلمانان جهان گویای آن است.

۳. سخن کسانی را که گفته‌اند عقیده به امامت را غیر مسلمانانی همچون عبدالله بن سبأ در میان شیعه اشاعه داده‌اند، رد و نقض می‌کند؛ زیرا فاطمه زهرا علیها‌السلام زمانی کلماتی امثال «عهد مقدم» و «بقیه الله» و «طاعتنا نظاماً للملّة» و «امامتنا اماناً لفرقة» را به کار می‌برد که اثری از عبدالله بن سبأ و امثال او در میان مسلمانان وجود نداشت؛ زیرا حضرت فاطمه علیها‌السلام بیش از ۷۵ یا ۹۵ و به قولی ۶ ماه پس از پدر گران‌قدرش زندگی نکرد. پس این جملات، که بازگوکننده عقیده شیعه‌اند، اساسی کاملاً اسلامی دارند.

۴. با این دو جمله، امامت جایگاه خاص خود را در جامعه اسلامی می‌یابد؛ چرا که اگر امت اعضا و جوارح پیکر اسلام را نمایش دهد، امامت سر و مغز آن خواهد بود. اگر امت ممثل جسد جامعه باشد، امامت روح و عقل آن خواهد بود و اهل بیت رسالت علیهم السلام سلول‌های مغزی آن؛ زیرا نظام وجود به وسیله عقل پابرجاست و اطاعت و پی‌روی جز از عقل، چیزی را نشاید.

فاطمه زهرا علیها السلام در حکم یکی از سلول‌های مغزی اسلام، با پیکر اسلام آشناست و می‌داند چه خطری آن را تهدید می‌کند. در واقع، دشمن تمام وجود اسلام را هدف ضربات خود قرار داده است، ولی هرگز نمی‌تواند تمام آن را یکباره نابود سازد، مگر با هدف قرار دادن رأس و مرکزیت آن پیش از هر عضو دیگر. از این رو، حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز از سخنانش توقّف نمی‌کند، بلکه پیش‌تر و پیش‌تر پیش می‌رود تا واقعیت را واضح‌تر بیان کند و عناصر اصلی اهل بیت علیهم السلام را معرفی و ضمیر «نا» را در «طاعتنا» و «امامتنا» مشخص و محدّد سازد. بدین منظور، چنین ادامه می‌دهد: «أَيُّهَا النَّاسُ اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَقُولُ عوداً و بدواً و لا أقولُ ما أقولُ غلطاً و لا أفعلُ ما أفعلُ شططاً ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ فان تَفَرَّوه و تعرفوه تجدوه أباي دونَ نِسائكم و أخابن عمي دونَ رجالكم و أنعم المعزّي اليه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^(۱) هان ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام و پدرم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سخن اول و آخرم را می‌گویم. در گفتن، غلط نگویم و در عمل، راه خطا نپویم. به راستی، برای شما پیامبری از بین خودتان مبعوث گشته که رنج شما بر او دشوار است و بر هدایت شما سخت حریص، و بر اهل ایمان دلسوز و مهربان. اگر از منسوبانش جست‌وجو کنید و او را بشناسید، خواهید دید که او تنها پدر من است، نه پدر زن‌های شما؛ و تنها برادر همسر من است، نه برادر مردان شما. و چه زیباست منسوب شدن به او!

فاطمه زهرا علیها السلام با بیان «اعلموا انی فاطمة» خود را معرفی می‌کند. او یگانه معیار و میزان محبت خدا و پیامبر در میان مردم بود. دوستی او دوستی پیامبر و کینه او کینه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. اکنون همان فاطمه علیها السلام در مقابل آن‌ها ایستاده و نارضایتی خود را از آن‌ها ابراز می‌کند.

از این گذشته، پیامبری که این قوم ادعای پی‌رویش را دارند، آیا پدر شخصی غیر از فاطمه علیها السلام است؟ آیا برادر شخصی غیر از حضرت علی علیه السلام است؟ اینکه پیامبر در میان آن همه مردم مسلمان، فقط حضرت علی علیه السلام را برادر خویش اعلام می‌کند، چه معنایی دارد؟ آیا گزینش او همان گزینش الله نیست؟ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۳ و ۴)

از این ویژگی حضرت علی علیه السلام که بگذریم، مجاهدت‌های او در راه حضرت محمد صلی الله علیه و آله، خود بهترین دلیل صلاحیت او در احراز مقام ولایت الله است. همسرش حضرت فاطمه علیها السلام در وصف مجاهدت‌هایش چنین می‌گوید: «كُلَّمَا أَوْقَدُوا لِلْمَرْحَبِ نَارًا أَطْفَأَهَا اللَّهُ. أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاغْرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذْفَ أَخَاهُ فِي لَهْوَاتِهَا. فَلَا يَنْكَفِي حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ وَيَخْمُدَ لَهَا سَيْفَهُ؛ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مَشْمُرًا نَاصِحًا مُجِدِّدًا كَادِحًا لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ انْتَمَ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَكُهُونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْإِخْبَارَ وَ تَتَكَّصُونَ عِنْدَ انْزَالِ وَ تَفْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ ...»^(۱) هرگاه گرگان عرب آتشی افروختند، خداوند آن را خاموش گردانید، یا هرگاه شاخ شیطانی برمی‌آمد یا مشرکی دهان می‌گشود، [پیامبر] برادرش علی علیه السلام را در بیخ گلوی آن‌ها می‌افکند و او بر نمی‌گشت تا آن‌گاه که بال‌های دشمن را در زیر گام‌های خود پایمال کند و آتش آن جنگ‌ها را با شمشیرش خاموش گرداند، در حالی که او در راه خدا خستگی می‌کشید و

۱. همان، ص ۱۰۰.

در کار خدا کوشش فراوان می‌کرد؛ نزدیک‌ترین فرد به رسول الله بود و سید رهبران الهی به شمار می‌آمد، در خیرخواهی و نیکی آستین بالا زده، مجدّانه می‌کوشید و در مسیر حق از سرزنش سرزنشگران بیم نداشت. در آن حال، شما در رفاه زندگی به سر می‌بردید، در تن آسایی و خوش‌گذرانی و بی‌اعتنایی به امور دین و امن، و امان روزگار سپری می‌کردید، منتظر شنیدن حوادث و اخبار ناگوار درباره‌ی ما بودید، از جنگ کناره می‌گرفتید و هنگام مبارزه فرار می‌کردید ...

با توجه به این سخنان حضرت زهرا علیها السلام، حضرت علی علیه السلام یگانه قهرمان جنگ‌های پیامبر و خاموش‌کننده‌ی آتش فتنه‌های عرب با شمشیر بران خویش بود. او در مقابل شدیدترین مشکلات آن زمان، سینه‌اش را سپر می‌کرد و به خاطر دین خدا و حفظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خود را در رنج و سختی می‌افکند؛ اما دیگران چه؟ مخاطبان فاطمه زهرا علیها السلام که به نام مسلمان در مسجد پیامبر نشسته بودند چگونه؟ «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذْقَةُ الشَّارِبِ وَ نَهْزَةُ الطَّامِعِ وَ قَبَسَةُ الْعَجَلَانِ وَ مَوَطُّهُ الْاِقْدَامِ، تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقَدَّ، اَذَلَّةٌ خَاسِئِينَ تَخَافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَانْقَذَكُمُ اللّٰهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى - بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله»؛^(۱) شما در لبه‌ی پرتگاهی از آتش بودید؛ آب ناخالص هر آشامنده و طعمه‌ی هر طمع‌کار، آتش پاره‌ی هر انسان عجول و پایمال قدم‌ها. آب تیره و آلوده به بول شتران می‌آشامیدید و پوست چهارپایان را غذای خود می‌ساختید. ذلیل و رانده شده بودید و می‌ترسیدید مردم اطرافتان شما را برابیند. پس خداوند به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و آله شما را نجات بخشید.

در چنین وضعیتی، پیامبر رسالت خویش را از نخستین گام، همراه حضرت علی علیه السلام آغاز کرد. علی علیه السلام مردم را به پیامبر فراخواند و پیامبر به خدا. علی علیه السلام تنها کسی بود که این قوم به وسیله‌ی او از تاریکی جهل و نادانی و فقر و بی‌فرهنگی به نور محمد صلی الله علیه و آله

۱. همان.

هدایت شدند. مجاهدت‌های حضرت علی‌علیه‌السلام بود که به آن‌ها آگاهی و بینش داد. او بود که با دشمنان پیامبر جنگید و زمینه پذیرش دعوت حق را برای مردم آماده ساخت. در واقع، حضرت علی‌علیه‌السلام تنها راهی بود که مردم را به پیامبر رساند؛ درست بدان سان که پیامبر انسان‌ها را به خدا رساند.

سخنان فاطمه زهرا‌علیها‌السلام نشان می‌دهند که تنها «قرب» حضرت علی‌علیه‌السلام و خویشاوندی و دامادی او با پیامبر نیست که ایشان را لایق رهبری می‌گرداند، بلکه صفات و ویژگی‌های روحی و اخلاقی وی نیز در این امر خطیر دخالت دارند، گذشته از اینکه او عهد پروردگاری و کتاب ناطق خداوندی است.

حضرت زهرا‌علیها‌السلام به این وسیله می‌تواند عواملی که حضرت علی‌علیه‌السلام را شایسته‌ی مقام رهبری گردانده‌اند، در سه چیز خلاصه کند:

۱. انتخاب خدا؛

۲. انتخاب پیامبر، قرابت و برادری او با رسول خدا؛

۳. صفات والا و مجاهدت‌هایش در راه اسلام.

همین‌سان، به «راه» بودن حضرت علی‌علیه‌السلام نیز اشاره دارد؛ زیرا وقتی حضرت علی‌علیه‌السلام به پیامبر دعوت کرده و مردم تنها به وسیله دعوت‌ها و مجاهدت‌های حضرت علی‌علیه‌السلام پیامبر را شناخته و دعوت او را درک کرده‌اند، پس او «راه» محمد ﷺ است و قبول کردن پیامبر جز از طریق پی‌روی حضرت علی‌علیه‌السلام میسر نیست. از این‌رو، حضرت زهرا‌علیها‌السلام شکی ندارد که امت با ترک رهبری حضرت علی‌علیه‌السلام از راه اسلام و صراط هدایت الهی خارج گشته است، هرچند تا حدی احکام و مناهج اسلامی را انجام دهد و نماز و روزه به جای آورد؛ زیرا منهای حق و روش صحیح زمانی مؤثر است که در راه حق انجام پذیرد. روش صحیح آن‌گاه که در راه صحیح نباشد بهره‌ای ندارد و به تعبیر دیگر، مقبول درگاه احدیت نیست. عمل به

دستورهای پیامبر عظیم‌الشأن بدون قرار گرفتن در راه او، هرگز انسان را به بهشت نمی‌رساند.

حضرت زهرا علیها السلام با این بینش وارد بحث شده، قومش را به شدت سرزنش می‌کند. او ترازویی دقیق در مسجد پیامبر به پا داشته و امت را در پیش از اسلام و پس از آن و آن‌گاه پس از رحلت پیامبر می‌سنجد و وضع اسلام را در حال و آینده بررسی می‌کند: «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِأَنبِيَائِهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ خَسَكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ وَ نَبَغَ حَامِلُ الْإِقْلَائِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمَبْطُلِينَ فَخَطَرَ فِي عَرَ صَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزه هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا فَوْسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلَكُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِ بِكُمْ. هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ وَ الرَّسُولُ لَمَّا يَقْرَأُ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^(۱)؛ پس وقتی خداوند برای پیامبرش خانه پیامبران و مأوای برگزیدگانش را اختیار نمود، در میان شما خار نفاق روید و لباس دین کهنه شد. آنان که [در زمان حیات پیامبر] از نومی‌دی سکوت کرده بودند، زبان به سخن گشودند، گم‌نامان خوار و ذلیل به عرصه ظهور آمدند. نر شتر راه باطل صدا در گلو انداخته، در میادین شما مغرورانه به جولان پرداخت و شیطان سرخویش از مخفیگاهش بیرون آورد و بر شما بانگ برداشت و شما را جوابگوی دعوتش یافت و فهمید که شما هنوز به او ارج و احترام می‌نهدید و چشم در افتخارات شیطانی دارید. سپس شما را به نهضت و قیام فراخواند و سبک‌بالتان یافت؛ شما را به خشم آورد، خشمگیتان دید. پس غیر شتر خودتان را داغ نهادید و علامت زدید و بر غیر آبشخور خودتان وارد گشتید. این‌ها همه در زمانی صورت پذیرفتند که عهد پیامبر نزدیک بود و زخم ما عمیق و هنوز جراحتهای [غم هجران پیامبر] مداوا

نگشته و پیامبر دفن نشده بود. پیش تاختید و گمان کردید که [بدین وسیله] از فتنه و آشوب جلوگیری می‌کنید، در حالی که به واقع در فتنه فرو افتادید و جهنم بر کافران احاطه دارد.

آری، همه چیز پس از پیامبر عوض شد و رنگ دیگری به خود گرفت. آن کس که در گذشته (در حال حیات رسول‌الله) زبانش بسته بود، زبان گشود و سخنور گشت. احمقان گذشته نوابغ شدند. آنان که در تمام تاریخ قبیله‌شان نشانی از فخر و عزت مشهود نبود، به یمن وجود اهل بیت پیامبر^{علیهم‌السلام} و تلاش‌ها و مجاهدت‌های آنان اسلام آوردند و با تمسک به اسلام ارج و ارزشی یافتند، و کار به جایی رسید که همان‌ها بر اهل بیت پیامبر^{علیهم‌السلام} فخر می‌فروختند و مغرورانه و متکبرانه از کنار آنان می‌گذشتند و مانند نیشتری بر قلب اهل بیت^{علیهم‌السلام} فرود می‌آمدند و آن‌قدر این مسئله اوج گرفت و دشمنی‌ها با فرزندان پیامبر تشدید گردیدند که حتی آن‌ها را از ارث پیامبر محروم گرداندند.

حضرت زهرا^{علیها‌السلام} با بیان این تغییرات عمیق، در تاریخ ثبت می‌کند که آنچه پس از پیامبر به صورت اسلام عرضه شد، اسلام نیست؛ زیرا رهبری مردم به دست خواران قوم افتاده و اسلام از راه اصیل و جریان صحیح خویش منحرف گشته است.

در خطبه دوم نیز به بانوان مدینه چنین می‌فرماید: «وَيَحْتَمِلُونَ؟»^(۱) وای بر آن‌ها! آیا کسی که به حق هدایت می‌کند شایسته پیروی و اطاعت است، یا آنکه نمی‌تواند خودش را هدایت کند مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟ بر شما متأسفم و من می‌بینم که امر برایتان مبهم شده است. آیا به اجبار شما را بدان وادارم، در حالی که

آن را نمی‌پسندید؟

پرواضح است که منظور حضرت زهرا علیها السلام از این جملات، اعتراض به خلافت/بویکر است؛ زیرا او خود پس از رسیدن به خلافت، در منبر قرار گرفت و علیه خود چنین اعتراف کرد: «وَأَنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي أحياناً، فإِذَا رَأَيْتُمُونِي غَضِبْتُ فَاجْتَنِبُونِي وَإِنْ زَعُتُمْ فَقَوِّمُونِي»^(۱) من شیطانی دارم که گاه‌گاهی بر من مستولی می‌شود. پس هرگاه عصبانی شدم، از من دور شوید و هرگاه میل به باطل کردم، مرا اصلاح کنید.

حضرت زهرا علیها السلام در جواب بانوان مدینه، که به عیادتش آمده بودند، زبان به سخن گشود و آشکارا بر مردان مدینه خشم گرفت و بر خلافت حضرت علی علیه السلام تصریح فرمود: «وَيُحِبُّهُمْ أَنِّي زَعَزَعُوهَا عَن رِوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قِوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهِيْطِ الرُّوحِ الْاَمِيْنِ وَ الطَّيْبِيْنَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّيْنِ؟ ﴿إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخَسْرَانُ الْمَبِيْنُ﴾ و ما ادرى نَقَمُوا مِن أَبِي الْحَسَنِ وَ نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سِيفِهِ وَ قَلْبُهُ مَبَالِغَةٌ لِحَتْفِهِ وَ شِدَّةٌ وَ طَائِبَةٌ وَ نِكَالٌ وَ قَعْتَهُ وَ تَمَرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَالَّهُ! لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحْجَةِ الْلاَّئِحَةِ وَ زَالُوا عَنِ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرُدُّهُمْ إِلَيْهَا ... وَلَأُورِدُهُمْ مَسْهَلًا صَافِيًا رِوِيًّا ... ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ لَكِنْ كَفَرُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾»^(۲) وای بر آنها! چسان خلافت را از لنگرگاه رسالت برجنبانند و از پایه‌های نبوت و دلالت و مکان هبوط حضرت جبرئیل روح‌الامین و شخصیت آگاه آشنا به امور دنیا و دین جابه‌جا کردند؟ آگاه باشید که این همان زیان و خسارت کاملاً روشن است. چه چیزی را از علی علیه السلام ناپسند شمردند؟ به خدا قسم! ناروا داشتند از او سختی شمشیرش را، و بی‌اعتنایی او را به مرگ، و نیروی مقاوت و پایداری‌اش را و شدت کیفر و آسیب حمله‌هایش را، و خشم

۱. ابن قتیبة الدینوری، الامامة والسياسة، مصر، ط. مصطفى البابي الحلبي، ۱۹۶۹، ص ۲۸.

۲. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ص ۱۰۸.

و غضب پلنگ‌گونه‌اش را در راه خدا. به خدا قسم! اگر افرادی از راه روشن روگردان می‌شدند و از قبول حجت و دلیل واضح سرباز می‌زدند، علی‌علیه‌السلام آن‌ها را به آن راه باز می‌گرداند و به پذیرش آن حجت وادارشان می‌کرد ... و آن‌ها را به سرچشمه‌ای زلال و سرشار وارد می‌کرد ... و خود از دنیا آرایه‌ای زاید بر نمی‌گرفت ... و اگر اهل آبادی ایمان می‌آوردند و تقوا می‌ورزیدند، درهای برکت را از آسمان و زمین به رویشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند و ما آن‌ها را به سزای عملکردشان گرفتار کردیم.

مشاهده می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام با براهین روشن و منطقی، از حق اهل بیت علیهم السلام در خلافت - که برگزیدگان خاص خداوند - دفاع می‌کند و در واقع، از حق خدا دفاع می‌کند؛ زیرا انتخاب رهبری حق خالص خداست که در آن زمان، به تعیین شخص حضرت علی‌علیه‌السلام و فرزندان او تصریح شده بود و در عصور بعد، به تعیین وصفی از طریق ائمه اطهار علیهم السلام اعلام شده است.